

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Satire

طنز

سید موسی عثمان هستی

۱۷ جون ۲۰۱۱



مارک توین افغانی

یک طنز دفاعی از مارک توین افغان

دیوانه بگریز که مستانه آمد

۱۵

با عرض سلام و ابراز امتنان خدمت تمام خوانندگان و ویراستاران گرامی پورتال که اولی ها رنج مطالعه این نوشته هارا قبول ، در حالی که دومی ها با هزار زحمت، یادداشت های سریع من را به نوشته های چنین منظم تبدیل نموده اند، می پردازیم به آخرین بخش قسمت اول این سلسله نوشته ها:

هرچند برای شما نوشته بودم که این سلسله دارای چه نظمی است، اما از اول آن را به ۳ قسمت عمده تقسیم نموده بودم: ۱- پاسخ به اراجیف باقی، ۲- بررسی محتوای فریاد نشریه شوربای دموکراسی و ۳- معرفی دست های پیش و پشت پرده شوربا و گفتمان.

همان طوری که تا اینجا آمده اید، به نسبت سکوت مرگی که باند اسپینتا- رسول و توله سگ آنها باقی از خود نشان دادند و این تقابل قلمی را که باقی از اول با بسیار طمطراق از آن یاد نموده بود کاملاً به یک جنگ یک طرفه مبدل ساختند، ضمن آن که حق تبصره و باز کشائی مطالب مطرح شده از جانب باقی را برای خود محفوظ می دارم، در این قسمت، آخرین تذکر مختصر را ارائه می دارم.

به ارتباط بخش دوم یعنی محتوای انقیاد طلبانه فریاد و ادامه آن در گفتمان، از آن جایی که دانشمندان ارجمندی چون آقای پوینده در نوشته "فریاد امپریالیزم" از یک سو و دانشمندان دیگری چون آقای "قراگوز لو" در نوشته "امکان یابی مکان دفن نو لیبرالیسم" و خانم هاله صفرزاده در نوشته "زندگی و مبارزه مردم مکزیک در برابر نئولیبرالیسم" که همه در همین پورتال پر افتخاز به نشر رسیده و می رسند، به گفته مردم کابل "جل و پوستک" مکتب فکری و اعتقادی شوربای دیروز و گفتمان امروز را از آب کشیده اند، عجالتاً بحث در آن مورد را کافی می دانم، و اما به ارتباط معرفی افراد متشکله شوربا و گفتمان اعم از پشت پرده و محرکه گیران جلو پرده، امید است بتوانم از شماره بعد هریک را به تناسب شناخت از آنها معرفی دارم تا آقای سمندر بیش از این مجبور نباشد، در جریان بحث با فردی چون من، هر لحظه در عقب آنها خود را پنهان نموده به اصطلاح سنگر بگیرد. مطمئن هستم از قسمت بعد به بعد این سلسله بیشتر جذاب می شود، زیرا بسیاری از افرادی که تا حال در ظاهر جای نماز آب کشیده اند، چنان رسوا خواهند گردید که دیگر جرأت نکنند در هیچ مجلسی خود را ظاهر سازند و از آنها بیشتر عناصر و نیروهای بین البین که با سیاست های ریاکارانه شان خاینین را یار و مددگار اند و برای آنها تربیون می سازند، نیز دیگر به چنین کار شنیعی دست نزنند.

و اما قبل از آن:

از بخش قبلی این نوشته تا حال در کنار صد ها و هزاران واقعه در سطح جهان، منطقه و کشور ما، دو اتفاق دیگر نیز در دو گوشه دنیا به وقوع پیوسته است که با آن که در ظاهر هیچ گونه ارتباطی باهم ندارند، اما با اندکی تعمق می توان ارتباط تنگاتنگ آنها و پیام نا نوشته عاملان آن را درک نمود. برای روشن شدن می پردازم به شرح ماجرا:

در آخر هفته گذشته در یکی از کشور های اروپائی برای یکی از بگیل های جنبش انقلابی کشور محفل بزرگداشتی برگزار شده بود که هر چه انسان قد کوتاه از لحظ سیاسی و وجدان انقلابی وجود دارد یا حضوراً و یا هم غیاباً در آن حصه گرفته بود.

همزمان با آن در طی هفته گذشته به آدرس یک تن از ویرستاران پورتال، افتراء نامه و فحشنامه ای فرستاده شده بود، که فرستندگان آن نامه به جز دریدکی بکارت مادر و خواهر خودشان هر تهمت دیگری را که بلد بودند، به آدرس و راستار پورتال فرستاده بودند.

خوانندگان عزیز، امیدوارم کم حوصله نشده و تا آخر در خواندن این نوشته با من همراهی نمائید تا ببینید که این دو چقدر با هم در ارتباط هستند، اما قبل از آن:

از اولین روز هائی که خواستم پاسخ باقی و سایر نوکران استعمار و جواسیس امریکا را بدهم، باند شوربای دموکراسی دیروز و گفتمان امروز به خاطر انصراف من از این امر مقدس، هر نوع تکنیک و چالی ار که بلد بودند

به کار بردند تا مگر بتوانند مرا از مسیر حرکتیم باز دارند، اول شروع کردند به شکایت از لحن گفتارم، و وقتی متوجه شدند که می توانم نیاتم را "اتو کشیده" نیز تقدیم "نازک نارنجی های با ادب!!" نمایم، شروع کردند به دو و دشنام دادن، آنهم نه به صورت مستقیم بلکه به صورت غیر مستقیم، از مزاحمت های تلفونی گرفته تا پیام های چندی به وسیله افراد بی مغز و نادان، وقتی از آن بابت هم حاصلی نگرفتند شروع کردند به شب نامه نویسی و در آن شب نامه ها فحش و ناسزا با آدرس اعضای خانواده از جمله زن و فرزند فرستادن، و چون از آن هم نتیجه ای نگرفتند یکی دونفر شان ضمن خط بینی کشیدن و مظلوم نمائی شروع کردند به اشک تمساح ریختن و خود را در این جریان بی گناه دانستن و چون از این تاکتیک نیز حاصلی نبردند، اکنون شروع کرده اند به افتراء پراکنی و فحاشی به آدرس یک تن از ویراستاران پورتال که بر من حق استادی داشته و بیشترین زحمت اصلاح نوشته هایم را متقبل می شود که اگر از حق نگذریم با هزار زحمت آن قسمت هائی را که در آن پایان ناف متعلقان شوربای دموکراسی نشانه گرفته شده حذف نموده به اصطلاح لحن نوشته را "مؤدبانه" می سازد.

در پاسخ پرسش چرا این مشیت وطن فروش و خاین به مردم و وطن و پشت کرده به هرچه تفکر انسانی است چنین می نمایند، باید بلافاصله جواب داد:

آنها با تمام قدرت و امکانات و حيله می خواهند تا من سکوت نموده دامن آنها را بر پشت شان بالا ننمایم. وقتی متوجه شدند که از حمله بر من سودی به دست نخواهند آورد حالا بزدلانه و رذیلانه شروع کرده اند به این که با مورد حمله قرار دادن ویراستاران پورتال آنها را در حمایت از من دو دل و مشکوک نمایند. مگر این "حرامزادگان تاریخ" یک نکته را فراموش نموده اند که چنین تاکتیک هائی نه تنها من را از میدان به در نمی نماید بلکه متن آن نوشته قیچی سانسور ویراستاران را در مورد نوشته من کند و کوتاه ساخته من بعد با ادبیاتی با آنها تصفیه حساب خواهم نمود، که خود در آن افتراء نامه درس آن را داده اند.

این توله سگان شوربای دموکراسی به خصوص مداح تره کی این ریا کار خپ گیر که از یک سو اشک تمساح می ریزد و با توبه کشی زمین را با اشک خود نمناک می سازد و از سوی دیگر چنان ناجوانمردانه و از پشت می خواهد ضربت بزند و یار غارش خادی ترافیک که یک شبه از ملا نصرالدینی لباس بنده خدا را در بر نموده باید بدانند که با فرستادن آن افتراء نامه و فحش نامه بزرگترین غلط زندگی شان را مرتکب شده اند، چه بعد از این هیچ کسی نیست تا پایان ناف آنها و خانواده هایشان را از حواله های من حفاظت نماید.

و اما به ارتباط آن تحلیل شاندار از یک فیل مرده که در محل تجمع به علاوه فیل های مرده دیگر، هر آنچه کرگس و گفتار در سراسر گیتی وجود داشت در آن جا حاضر شده و برای یک مرده متحرک مدیحه می سرودند، تمام هدف برگزار کنندگان ارسال یک پیام به من و افرادی از سنخ من است:

اگر می خواهید زیرپایتان فرش قرمز انداخته شود، و در همه جا با شأن و شوکت استاد از شما یاد شود، و هیچ کسی برایتان افتراء نامه ننویسد، با پشت کردن به دین و آئین مبارزاتی گذشته تان، خاک مرده را بر بامهای تان پاشیده هیچ زمانی جنایت کار را نگوئید که جنایت کار است، خلقی، پرچمی و شوربائی را نگوئید که وطفروش هستند، با استعمار و ارتجاع کاری نداشته باشید، تا از شما پذیرائی های شاندار صورت گیرد. به عبارت بهتر در دوران حیات فاتحه برایتان گرفته شود.

از من برای این خاینان و وطفروشان خلقی، پرچمی، شوربائی، اخوانی و امثال آنها، تا می توانید برای خاینان فرش قرمز پهن کنید و تا می توانید یکی در وصف دیگر مثنوی ها تحریر دارید و تا می توانید من و دوستانم را با بستن اتهام و افتراء و یا تهدید به دست پولیس سپردن مورد حمله قرار دهید، مگر یک نکته را نیک بدانید تا زنده

هستم نه خودم و نهم هم دوستانم هیچ یک از ما نه از بهتان و افتراء و تهدید پولیس ترس داریم و نه هم فرش های قرمز می تواند ما را از راهی که پیش گرفته ایم، لحظه ای باز دارد. ما به کارمان ادامه می دهیم تا شما را به جایگاه اصلی تان که روسیاهی دنیا و آخرت است، برسانیم این را می توانید از طرف ما به مثابه یک قول قبول نمایید. اگر نمی دانید این را هم بدانید که ما از کسانی هستیم که بارها گفته ایم "جان برود مگر قول نه" این گز و این میدان.

قبل از پراختن به آخرین قسمت نوشته باقی باید از مداح تره کی و نصرالدین تشکر نمایم که با فرستادن آن افتراء نامه و دشنامنامه، سانسور را از بالای نوشته های من برداشته اند.

و اما باقی سمندر و دست نیاز به طرف زنده یاد کلکانی دراز نمودن:

هرچند برخورد مشخص باقی را نسبت به زنده یاد کلکانی وقتی نوبت معرفی شخصیت باقی رسید، بیشتر مورد بحث قرار خواهم داد و با استناد گفته آلمهائی که هر لحظه حاضر اند شهادت دهند، خواهم نوشت که این نوکر روس و قاتل رفقای اخگر چه برخوردی نسبت به آن شهید و الامقام مردم ما داشت، مگر در این قسمت بحث می خواهم توجه خوانندگان را به دربوزه گری های باقی و سنگر گرفتن در پشت شخصیت آن اسطوره زمان جلب نمایم:

باقی نه این که در یک قسمت نوشته بلکه بار بار خواسته است به شکلی از اشکال خود را به مجید و احیاناً به ساما چسبانده از آن طریق برای خود و همکاسه هایش نوعی مقبولیت دست و پا نماید.

این دربوزه گری در آخرین قسمت نوشته به امر رذیلانه و دور از شرافت انسانی مبدل می گردد که برای توجیه حرکات خایانه رسول حیم، از صحبت های زنده یاد کلکانی با زنده یاد طاهر بدخشی یاد می نماید.

صرف نظر از آن که زنده یاد مجید کلکانی، این سید الشهدای جنگ کبیر میهنی ما را با یک انسان بی ایمان، توطئه گر و وطن فروشی مثل رسول رحیم مقایسه کردن بزرگترین ظلمیست که بعد از به جاودانگی پیوستن و به خون کشیده شدنش به وسیله جنایت کاران خلقی پرچمیها از طرف یک فردی صورت می گیرد و نمی دانم آنهایی که در کارنامه حیات شان هیچ نقطه درخشانی از خود نداشته و حتا به "پشک روس و یا امریکا پش نگفته اند" مگر همه وقت زیر نام زنده یاد کلکانی خود را پوشانده گلو پاره می نمایند، کجا هستند که جواب این هتاک رذیلانه را بدهند، زیرا در حالی که جنایتکاران خلقی - پرچمی جسم آن شهید بزرگوار را با گلوله سوراخ سوراخ ساختند، این عنصر ضد انقلابی و مزدور آشکار استعمار امریکا می خواهد پادش را با چنین مقایسه ای به لجن بکشد؛ و صرف نظر از آن زنده یاد طاهر بدخشی را که یک تن از قربانیان جنایات مزدوران روس بود با محبوب الله کوشانی از یک سنخ و تبار معرفی داشتن باز هم ظلمیست در حق آن به خون خفته؛ اصولاً خلط این دو موضوع که بین آنها به علاوه گذشتن بیش از سی سال آنهم سی سالی که افغانستان در قفاء گذشتانده است، سی سالی که در طی آن بیش از یک میلیون انسان کشته، بیش از ۶ میلیون انسان پناهنده، بیش از میلیونها انسان دیگر معیوب، یتیم و بیوه شده، تمام زیر ساخت های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور از یک سو به سوی دیگر شده، بیش از هفت زمامدار و مزدور اجنبی در کشور حاکمیت داشته و خون انسانها را ریخته اند، دو ابر قدرت در طی بیست سال با تمام قوت خواسته و می خواهد، تمام کشور را از بن و بیخ زیر و رو نماید، هرگاه آگاهانه صورت گرفته باشد در نفس خود امریست خایانه که باید مورد باز خواست قرار بگیرد.

این "انسان" نا انسان باید بداند:

اولاً وقتی می گوید آنها در تالقان همدیگر شان را دیده و در صورتی که کسی شک نماید باقی جان می تواند اجندای بحث آنها را نیز معرفی بدارد، باید بداند که با همین تذکر حتی صرف با همین تذکر یک بار دیگر به جاسوس بودن خود اعتراف می نماید زیرا:

- ما می دانیم که با تأسف در آن زمانها اصل پروتوکول نوشتن در جنبش انقلابی کشور هیچ نوع جایی باز ننموده بود تا از جریان صحبت های آنجا ورق پاره و یادداشتی به دست باقی جان رسیده باشد که اکنون غرابه می کند که گویا حاضر است اجندای بحث آنها را نیز بنگارد.

- ما می دانیم که در آن زمان باقی جان به هیچ یک از دو طرف مذاکره تعلق تشکیلاتی نداشته و احیاناً اگر هم می داشت در سطح و سویه ای نبوده- چنانچه همین اکنون در آن سطح قرار ندارد- که به گزارش کامل آن جلسه دسترسی یافته باشد.

- ما می دانیم که در آن موقعیت اگر نه هر دو طرف مذاکره حد اقل زنده یاد کلکانی زندگی مخفی و یا در بهترین صورت نیمه مخفی داشته است، که بر مبنای همان اصل مخفی کاری به غیر از عده واقعا محدود کمتر کسی در جریان آن دیدار قرار گرفته است.

- ما می دانیم که جریان آن مذاکرات از طرف مجید و یا یک تن از مسوولین سامای آنروز که از چگونگی عملکرد مجید آگاهی داشتند، گزارش داده نشده است و هم چنین سندی وجود ندارد که گویا زنده یاد طاهر بدخشی در آن بابت چیزی گفته باشد.

پس سؤالی که به وجود می آید این است که باقی از کجا به اجندا و محتوای آن جلسه دست یافته است، آیا در همان زمان با استخبارات دولت رابطه داشته که بر چنان رازی دست یافته است. این احتمال به خاطری رد می گردد که آن زمان اگر استخبارات می توانست بر محتوای جلسه دست یابد هر دو طرف مذاکره را به خون می کشید، امید وارم باقی جان در اینجا رسول رحیم را دم خود نساخته و نگوید که گویا گزارش آن جلسه را از دهن رسول رحیم شنیده است زیرا اگر او خود نمی داند هستند کسانی که می دانند در آن زمان رسول رحیم حتی با زنده یاد داکتر صاحب فیض هم در تماس نبود تا چه رسد به زنده یاد کلکانی که در طول عمر به غیر از یک بار هیچ زمان دیگری باهم تماسی نداشته اند. پس باید پرسید که باقی جان به آن محتوا در کجا دست یافته است؟

باقی جان بدون آن بخواهد ضمن یک لاف زنی در این جا رابطه خود با رژیم خلق و پرچم را در زمان اقامتش در کابل آشکار می نماید. او بدون آن بخواهد اعتراف می کند که همچو اسنادی را در جایی دیده، این جا کجا بوده به غیر از اداره تحقیق اکساء. آنهم زمانی که زنده یاد بدخشی مجبور بود از الف تا یای زندگی اش را باز گوید، و برای هر انکار روزها و هفته ها شکنجه را تحمل نماید، زیرا اگر وی اقرار هم نمی کرد شهودی از قماش محبوب الله کوشانی، بشیر بغلانی، اسحاق کاوه و اینک بناء به اعتراف باقی جان باقی سمندر، پخش های پراکنده معلومات خویش را در اختیار اسدالله سروری قرار می دادند تا باشد آن مرد در زنجیر کشیده شده را به اعتراف وادارد و اگر هم چیزی مانده بود، سلطان علی کشتمند به مثابه خسریه و عضو فامیل بقیه را تکمیل نماید.

اینجاست که دم خروس روابط استخباراتی باقی جان از زیر ردای درازانورخواجه بازی اش بیرون شده و داد می زند که او مردم خاین را بشناسید، جاسوس را بشناسید.

از تمام اینها گذشته، در مقطعی که زنده یاد کلکانی با زنده یاد طاهر بدخشی دیدار داشتند و به گواهی تاریخ تشکل ساما به نتیجه ای نرسیدند در غیر آن از بدخشی نیز به خاطر شرکت در پروسه تشکل ساما می توانست دعوت به عمل آید که نیامد زیرا راه های آنها چنان از هم فاصله داشت که حتی در چوکات همکاری های جبهه ئی نیز نمی

توانستند با هم همکاری نمایند تا چه رسد کار سازمانی و ساختن حزب کمونیست را بخشی از وظایف برنامه‌ئی خویش قرار دادن، هردو در تقابل با دولت حاکم وقت قرار داشته هیچ یک از آنها کوهواره شرکت در جنایات حزب دموکراتیک خلق را در عقی یدک نمی کشیدند، در نتیجه بدون چشم داشت خاصی از نتیجه بحث هیچ یک از آنها دست شان به خون مردم افغانستان آغشته نبود، در حالی که وقتی رسول رحیم و متبایقی باند شوربای دموکراسی اعم از خودت تا هر کس دیگری که در آن شرکت داشته ویا دارد، با محبوب الله کوشانی پشت یک میز می نشینید، زمان در طی سی سال دریائی از خون بین مردم افغانستان و سزا به مثابه نوکر روس به وجود آورده است.

محبوب الله کوشانی به علاوه آن که در حضور داکتر نجیب به کشتار و قلع قمع مردم ما دست بلند نموده است بلکه در غیاب نجیب و چینیکه وی در مسافرت بود از موضع فرد اول کشور خود دستور به کشتار مردم صادر نموده است، به روابط وطن فروشانه با روسها مقید و بدان عمل نموده است و از این قبیل جرایم که هیچ یک از دیگری بارگناه کمتری ندارد.

بادر نظر داشت این دو موقعیت جداگانه آقای سمندر خود می توانند بنویسند که جلسه رسول رحیم و کوشانی بر روی کدام وجه اشتراک دایر شده است: آیا رسول رحیم هم به مانند کوشانی، وطنفروش و جنایتکار بوده و یا این که از موضع مجددی حرکت نموده، اصل مسامحه را که در آغاز ایجاد شوربای دموکراسی مطرح شده بود چنان تعمیم داده است که حتا قاتل و وطنفروشی چون کوشانی نیز از آن توانسته برخوردار گردد.

آقای سمندر راه دیگری هم می تواند وجود داشته باشد. آن راه این است که کوشانی گفته:

اگر ما در دوران روس وطن را فروختیم و به مثابه توله سگان استعمار روس به خوشرقصی مشغول بودیم شما هم در زمان تجاوز امریکا از عین موقعیت برخوردار هستید، اینجا بود که آنها با هم جور آمدند.

من هر چند آنزمان نبودم تا آن زمان به رسم همان داستان پایان نافی پیدایش حزب آزادگان را در سه ماهگی با "جمله بدرنگان که جور آمد" اعلام نمایم، اکنون این جور آمد را برایتان تبریک گفته با شعار یکی از دوستان ارجمند که در پورتال نوشته بود "وطنفروشان سراسرکشور متحد شوید" اتحاد نامقدس تان را تبریک عرض می دارم.

در پایان این بخش باز هم از نصرالدین خادیسست ترفیک و مداح تره کی تشکر می کنم که با ارسال آن افتراء نامه بند زبان من را باز نمودند، تا در قسمت های بعدی بند ایزار اعضای آشکار و پنهان شوربای دموکراسی و گفتمان وطن فروشی را بکشایم.

ادامه دارد